

# حاصل عمر

تیسین سیر منطقی کتب طرح ولایت (۱)

کشتاری از علامه محمد تقی مصباح نرودی دام ظلّه

بامقدمه ای از کتب طرح کلی اندیشه اسلامی



امام خامنه ای (مدله العالی)

تقویت بنیه معرفت دینی بسیار مهم است. احساسات خوب است، عواطف خوب است و تحریک آن هم خوب است مثل همین اربعین که مردم با عواطفشان و با احساساتشان شرکت می کنند. اما احساسات می تواند پوچ باشد و می تواند مبتنی بر مبانی باشد. باید اصول و مبانی را در اذهان تقویت کرد. بنیه های فکری خیلی مهم است. بنیه های فکری را، معرفت دینی را باید تقویت کرد... همین طرح ولایت چیز خوب و الگویی است که محصول آقای مصباح ادام الله بقائه است، که ایشان هم منبع فکر و محتوا را داشتند و هم ابزار را - مانند شاگردان - این تجربه است باید حمایت شود. (۱۳۹۵/۸/۱۹ - با تلخیص)



رهبر معظم انقلاب در سال های قبل از انقلاب معرفی مکتب اسلام را با تمام عناصر و مفاهیم فکری و عملی که ناظر به زندگی جمعی انسان ها باشد از فوری ترین ضرورت های تفکر مذهبی می دانند و در مقدمه کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی چنین می نویسند: "طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان ها، یکی از فوری ترین ضرورت های تفکر مذهبی است... مسائل فکری اسلام، به صورت پیوسته و به عنوان اجزای یک واحد، مورد مطالعه قرار گیرد و هر یک به لحاظ آن که جزئی از مجموعه دین و عنصری از این مرکب و استوانه ای در این بنای استوار است و با دیگر اجزا و عناصر، هم آهنگ و مرتبط است - و نه جدا و بی ارتباط با دیگر اجزا - بررسی شود تا مجموعاً از شناخت این اصول، طرح کلی و همه جانبه ای از دین، به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چندبعدی انسان، استنتاج شود" ۱۳۵۳/۸/۳

بسم الله الرحمن الرحيم

در ابتدا خاطره ای از دوران مربوط به حدود ۷۵ سال پیش را بیان می کنم. شنیدن این نوع مطالب مئونه چندانی نمی خواهد؛ اما ارزش گذاری مطالب، تحلیل، تصدیق و تخطئه آن به فکر کردن نیاز دارد. این خاطره مربوط به دورانی است که بنده پنج یا شش سال داشتم. در آن دوران قبل از آغاز دوران مدرسه، خانواده های مذهبی فرزندان خود را در دوران یک ساله ای به مکتب می فرستادند تا قرآن

بیاموزند. بر این اساس ما را نیز به مکتب فرستادند تا قرآن یاد بگیریم. عمّ جزءهایی وجود داشت که از الفبا شروع می‌شد و کم‌کم خواندن عبارتهای عربی قرآنی و چند مورد از سوره‌های کوچک قرآن را در سال اول به خردسالان تعلیم می‌دادند - به یاد دارم که ابتدای آن‌ها هم نوشته شده بود - **هو الفتح العليم** - در قسمت پشت این عمّ جزءها صفحه‌ای بود که اصول دین - توحید، معاد، نبوت - در قالب دایره‌ای نوشته بود. در صفحه آخر آن‌ها نیز در دایره‌ای دیگر، فروع دین - نماز و روزه و... - نوشته شده بود. به‌هرحال، بعد از یادگیری حروف الفبا، به تدریج اصول و فروع دین را فراگرفتیم؛ هرچند معنای آن‌ها را درست نمی‌فهمیدیم. بعد وقتی وارد مدرسه شدیم، به تدریج پرسش‌هایی در ذهن ما شکل گرفت؛ مانند این‌که معنای این واژه‌ها چیست؟ اصول دین یعنی چه؟ دین چیست که اصول و فروعی دارد؟ منشأ آن‌ها کجاست؟ چه کسی گفته است که این‌ها اصول یا فروع است؟ این اصول و فروع چه ارتباطی با ما دارد؟ چرا باید این‌ها را یاد بگیریم؟ به تدریج این پرسش‌ها در ذهن ما رشد می‌کرد و عمیق‌تر می‌شد. چند سال پس از آغاز مدرسه، کتاب شریعات را به ما درس می‌دادند؛ یک جزوه کوچک با کاغذ کاهی که همه دین را در قالب آن آموزش می‌دادند. در این جزوه نیز اصطلاح‌هایی وجود داشت که گاهی خود معلمی هم که درس می‌گفت، معنای آن‌ها را نمی‌فهمید؛ او می‌گفت این‌ها را بخوانید و ما هم یاد می‌گرفتیم و حفظ می‌کردیم؛ مانند قیام متصل به رکوع و... به‌هرحال، دوره ابتدایی را با این پرسش‌ها و برخی جواب‌های کلی و مبهم گذراندیم.

در ادامه این مسیر، یادگرفتیم که برخی مردم دین‌دار هستند و هر کدام از آن‌ها دین‌های مختلف را برگزیده‌اند و برخی نیز بی‌دین‌اند؛ این‌که دین ما اسلام، و



مذهبمان شيعه است. به تدریج خودمان را قانع کردیم که اگر بخواهیم مسلمان باشیم، باید به این‌ها اعتقاد داشته باشیم و بدان عمل کنیم، و این می‌شود دین‌داری؛ ولی همین‌طور این پرسش‌ها روز به روز عمیق‌تر می‌شد و گسترش پیدا می‌کرد؛ از کجا بفهمیم که این دین از کجا آمده و یا خدا نازل کرده است؟ از کجا بفهمیم پیغمبر درست گفته است؟ از کجا بفهمیم قرآن بر پیغمبر نازل شده است؟ هر روز این پرسش‌ها وسیع‌تر، و ذهن ما از آن‌ها انباشته می‌شد. جواب‌هایی را هم که دریافت می‌کردیم، برخی از آن‌ها قانع‌کننده و بعضی از آن‌ها نیز این‌گونه نبود. به‌رحال، این مسائل در ذهن ما خلجان می‌کرد و دنبال کسی بودیم تا این موضوع‌ها را برای ما درست شرح دهد.

بعد از دوره ابتدایی، در حدود سیزده سالگی طلبه شدیم. از همان دوران به دنبال این بودیم که کسی به پرسش‌های ما پاسخ دهد. بعد از مدتی گفتند باید ادبیات عرب بخوانید؛ بعد از آن هم دیگر مباحث علمی فقهی، کلامی و فلسفی مطرح شد. این‌ها مربوط به دورانی بود که ما در یزد حضور داشتیم؛ بعد از آن مدتی در نجف بودیم که دوباره به قم برگشتیم. از زمانی که خدمت مرحوم علامه طباطبایی رضوان‌الله علیه شرفیاب شدیم، خیلی امیدوار شدیم که برای این پرسش‌هایمان، پاسخ‌های متقن ارائه دهد، و همین‌طور هم بود؛ اما با فرصت، تأنی، صبر و حوصله؛ دل‌مان می‌خواست همان روز اول همه چیز برای ما حل شود، ولی این امکان وجود نداشت. تقریباً حدود پنجاه سال و بلکه بیشتر، این پرسش‌ها همچنان در ذهن ما وجود داشت. گاهی به ما فشار می‌آورد و ناراحت بودیم، و گاهی نیز قانع می‌شدیم؛ گاهی هم تجاهل می‌کردیم و به دنبال پاسخ نمی‌رفتیم. بعد از پنجاه سال تحصیل علوم دینی، می‌توانم به شما بگویم که تا حدود زیادی برای این پرسش‌ها جواب



قانع‌کننده‌ای پیدا کردیم. شاید هنوز هم بعضی از آن‌ها به تحقیق بیشتری نیاز دارد. وقتی این جواب‌ها را پیدا کردم، با خود گفتم ای کاش پنجاه سال پیش کسی این پاسخ‌ها را برای ما بیان می‌کرد؛ چه‌قدر در آن زمان ما کتاب‌هایی فارسی و عربی از استادان و نحله‌های مختلف فلسفی، اصولی، فقهی، عرفانی و ... مطالعه کردیم تا پاسخ پرسش‌ها را دریابیم، اما امکانش نبود. آیا امکان نداشت در آن سال‌های جوانی، ما این پاسخ‌ها را در دوره‌های یک یا دو ساله یاد می‌گرفتیم؟ حقیقت این است که در طول این پنجاه سال، من نه کتابی پیدا کردم که پاسخ روشنی به این نوع پرسش‌ها بدهد و نه استادی پیدا کردم که تلاشش این باشد که این مطالب را به کسی یاد دهد. مدت‌ها طول می‌کشید که دنبال استادی بودیم تا او فرصتی پیدا کند و بتواند این مسائل را به ما درس دهد.

برای مثال، مرحوم علامه فانی که چندی پیش مرحوم شدند، از مراجعی بودند که در نجف مکاسب تدریس می‌کردند و من در درس ایشان شرکت می‌کردم و او لطف خاصی به ما داشت. طلبه‌های نجف در ماه‌های رجب و شعبان به زیارت دوره می‌رفتند و برای همین، حدود ده تا پانزده روز کلاس را تعطیل می‌کردند و پیاده به کربلا و کاظمین می‌رفتند. ما از ایشان خواهش کردیم در چند روزی که درس‌ها تعطیل است و طلبه‌ها به زیارت دوره می‌روند، ایشان به زیارت نرود و برای ما مسئله جبر و تفویض را حل کند. ایشان در دو دوره تعطیلی، بحث جبر و تفویض را برای ما تبیین کردند. در آن زمان، بسیار خوشحال شدیم که استادی پیدا کردیم که به ما لطفی داشته باشد و حاضر باشد این مطالب را به ما آموزش دهد. منظور این‌که، برای فهمیدن یک مسئله، گاهی باید مدت‌ها جست‌وجو می‌کردیم تا استادی را پیدا کنیم و از او بخواهیم مطلبی را برای ما بیان کند.



بعد از این که کمی پاسخ این پرسش‌ها برایم حل شد، آرزو می‌کردم فرصتی پیش آید که مجموع این پرسش‌ها را بر اساس یک ارتباط منطقی ساماندهی کنم و جواب نسبتاً روشنی برای آن‌ها تنظیم کنم که تحصیل‌کرده‌های در حد دیپلم به بالا بتوانند آن را بفهمند. منتظر چنین فرصتی بودم تا این که بعد از انقلاب، برخی نوسان‌های فکری، و گرایش‌های مارکسیستی و لیبرالیستی در بعضی از انقلابیون پیدا شده بود. بر همین اساس، برخی عزیزان به این فکر افتادند که یک دوره آموزشی برای این کار در نظر گرفته شود تا جوانان علاقه‌مند بتوانند از آن‌ها استفاده کنند. در آن زمان هم کتابی وجود نداشت تا در اختیار دیگران قرار گیرد؛ حال این که چه کسی درس بگوید، کجا و برای چه کسانی درس بگوید، آن‌ها چگونه انتخاب شوند، لوازمش چیست و...، درباره همه این‌ها بحث و فکر شد تا در نهایت طرحی بدین منظور آماده شد. بدین شکل، اولین گام‌های تولد طرح ولایت در آن زمان در مبارک‌آباد در اطراف ابعلی شکل گرفت. در حقیقت، این مجموعه حاصل زحمت بیش از پنجاه سال است که استادان مختلفی در آن نقش داشته‌اند؛ شاید بیشتر استفاده‌های ما از مرحوم علامه طباطبایی رضوان‌الله علیه بود؛ ولی استادان دیگری هم نقش داشتند. خدا ان‌شاءالله همه آن‌هایی را که به ملاً اعلی پیوستند، بر علو درجات‌شان بیفزاید و حق آن‌ها را از خزانه کرم خودش ادا کند.

در نهایت به این نتیجه رسیدیم که طبیعی‌ترین و اولی‌ترین پرسش که برای انسان، به‌منزله یک موجود فهیم، هوشیار، مختار، تصمیم‌گیرنده و با اراده به‌وجود می‌آید این است که چرا باید تلاش کنم و زحمت بکشم. قبل از این که این پرسش جدی برای انسان مطرح شود، یک جواب نانویسا دارد که باید غذا بخورم تا سیر بشوم، و دیگر نیازهایی که انسان دارد و کلید تأمین همه آن‌ها نیز پول است؛ پس باید یک

کاري پيدا کند که درآمد داشته باشد تا بتواند غذا، لباس، خانه و همسر خوب پيدا کند، و بعد هم بتواند فرزندان خوب تربيت کند. اين نوع مسائل را همه می فهمند؛ اما در پنج يا شش سالگی به ما گفتند چیزی به نام اصول و فروع دين نیز وجود دارد. اينها برای چیست؟ امور ديگر را که مردم می دانند؛ اين که درس بخوانند، کار کنند، معارف ياد بگیرند، شغل پيدا کنند و درآمدی داشته باشند تا زندگی شان اداره شود. اما اين موضوعها ديگر چیست؟ اين همه اصرار از پنج شش سالگی درباره الفاظی که معنايش را هم نمی فهميديم برای چیست؟ اين که واجب است و بايد ياد بگیريد و...؛ بعد هم به طور مدام پرسشها و انبوهی از مسائل غيرحسی و غيرتجربی برای ما پيدا شد که آیا بعد از مرگ خبری هست يا نيست؛ اگر هست چه طور می شود؛ واقعاً خدا به انسان چه کار دارد؛ چرا ما را خلق کرده است؛ اگر می خواست رحمت بدهد، می توانست از همان اول انسان را به بهشت ببرد. چرا ما را با اين همه گرفتاریها در اين دنيا قرار داد و بعد هم پيغمبرانی فرستاد؛ پيغمبرانی که بايد خون دل بخورند، کشته شوند، رنج بکشند و توهين بشنوند، که چه؟ که ما به دين عمل کنيم؛ اگر عمل نکنيم، چه اتفاقی می افتد؟ آیا اگر به دين عمل نکنيم، برای مثال، غذا گيرمان نمی آيد بخوريم، همسر و خانه پيدا نمی کنيم؛ پس آنهایی که بی دين اند، چه کار می کنند؟ در اين ميان، جوابهای نیمبندی هم بود که در مقاطعی کمابيش قانع کننده بود. می گفتند در ماه رمضان جنایت و گناه کم می شود و مردم کمتر به هم خیانت می کنند؛ دين برای اين است که انسان زندگی آرام و امنی داشته باشد و مردم به هم ظلم نکنند؛ اين مسئله درست است و دليل تجربی هم دارد. در محرم و صفر نیز همین طور است؛ وقتی مردم به دين فکر می کنند، کمتر گناه می کنند. اما بعد می گویند آیا دين برای همین است؟ خدا می توانست ما را به گونه ای خلق کند که در بهشت می ماندیم؛ ديگر چه نیازی





بود به این دنیا بیاییم که این زلزله‌ها، سیل‌ها و جنگ‌ها را ببینیم. در نهایت اگر به دین عمل کنیم چه می‌شود؟ اگر به آخرت اعتقاد نداشته باشیم چه اتفاقی می‌افتد؟

بعد از آشنایی با قرآن، مسائل فراوانی را فراگرفتیم؛ قرآن می‌گوید مهم‌ترین جنایت‌هایی که به صورت‌های مختلف در عالم واقع شده، به دلیل نداشتن اعتقاد به آخرت است؛ وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ؛ [۱] هر گاه سخن از خدای یگانه و پرستش او، اولیا و انبیا می‌شود، برخی ناراحت می‌شوند: اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ؛ به قول طلبه‌ها، «تعليق الحكم على الوصف يشعر بالعلية» می‌گوید: کسانی که به آخرت ایمان ندارند، ناراحت می‌شوند: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ؛ [۲] اما شیاطین جن و انس را فرستادیم تا با انبیا مبارزه کنند؛ برای چه؟ وَلَتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ؛ [۳] یعنی تا کسانی که به آخرت ایمان ندارند، تحت تأثیر شیاطین واقع شوند. وقتی انسان به آخرت ایمان ندارد، همه چیزش را در دنیا می‌بیند؛ صبح از خواب بلند می‌شویم تا غذا بخوریم، راحت زندگی کنیم، مردم به ما احترام کنند و بگویند یار امام خوش آمد، دست‌مان را ببوسند و...؛ اما ایمان به آخرت می‌گوید همه آن چه شما در این زندگی دنیا می‌بینید، بزرگان و گذشتگان، عالمان و فیلسوفان و دانشمندان، همه و همه، مربوط به دنیا و بازیچه و سرگرمی است: إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهْوٌ؛ [۴] زندگی واقعی در آخرت است: وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ. [۵] این دنیا بازیچه است؛ مانند یک اسباب‌بازی که برای کودکان می‌خرید و با آن بازی می‌کنند، این اسباب‌بازی‌ها هم در اختیار ما قرار گرفته است؛ اگر به بلوغ عقلی برسیم، درمی‌یابیم که این‌ها بازیچه است و نباید به این‌ها دل ببندیم؛ کسی رئیس



باشد یا نباشد، به او فحش بدهند یا از او تعریف کنند، نباید در او تغییری ایجاد شود؛ باید ببیند خدا از او چه می‌خواهد. بنابراین، از کوچک‌ترین جنایات تا بزرگ‌ترین آن‌ها، برای این است که انسان آخرت را فراموش می‌کند: **إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**؛ [۱۷] هر کس از راه خدا گمراه می‌شود، برای این است که روز حساب را فراموش کرده است و عذابی سخت خواهد داشت.

یکی از این اصول دین، معاد و زنده شدن انسان بعد از مرگ است. این مسئله در همه ابعاد و حرکت‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها و در همه سطوح تأثیر دارد. اگر مطالعه‌ای درباره همه کشورها داشته باشید، درمی‌یابید که هر جا انحراف، کوتاهی، لغزش و جنایتی رخ داده، برای این بوده است که غیر از دنیا چیزی نمی‌خواهند؛ می‌گویند همه زندگی همین است و عاقلانه این است که هر کس تا می‌تواند بیشتر لذت ببرد؛ **إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا**؛ [۱۸] بر این اساس، من نیز اگر قدرتی به دست آورم، شبیه اوپاما می‌شوم. به‌هرحال، فکر لذت، ریاست و پست خودم هستم، از هر راهی بهتر تأمین شود. دیگران چه می‌شوند؟ هر چه می‌خواهد بشود! به جهنم که کسانی دلوایس هستند! من باید کار خودم را انجام دهم. منشأ این نگرش همان دنیاخواهی است. آیا غیر از این دنیا، دنیای دیگری نیز هست؟ اگر هست، چه نسبتی با این عالم دارد؟ برخی می‌گویند نسبت این عالم به عالم آخرت، از یک چشم بر هم زدن نسبت به یک عمر هزار ساله کمتر است؛ یعنی اگر تمام عمر صدساله دنیا را نسبت به آخرت بسنجید، به اندازه چشم بر هم زدن فردی است که هزار سال در این دنیا عمر کرده است؛ یعنی عمر دنیایش، همان یک چشم به هم زدن است؛ چرا؟ برای این که آن بی‌نهایت است؛ صد یا هزار یا ده



میلیون سال، در مقابل بی‌نهایت فرقی نمی‌کند؛ باور ما این است که زندگی آنجاست و باید برای آن فکری کرد.

اگر اصول دینی که در پشت این عمّ جزءها نوشته شده بود و ما آن‌ها را در سن پنج شش سالگی می‌خواندیم، درست باشد و آن را باور کنیم، باید فکر این باشیم که آن‌جا چه خواهد شد؛ اما نمی‌دانیم باید چه کاری انجام دهیم؛ مانند این‌که چه بخوریم، چه بپوشیم، در خانه با همسر و فرزند چگونه برخورد کنیم، با همسایه، معلم، استاد، فرمانده و فرمانبردار و در نهایت کسی که در رأس هرم قدرت در یک کشوری است، چگونه باید رفتار کنیم.

اگر خیلی فکر کنیم، به‌زحمت بتوانیم برخی موارد ساده را برای خود حل کنیم. وگرنه این‌که دقیقاً هر روز و در هر ساعت چه کار باید انجام دهیم، به چه چیزی نگاه کنیم، چه چیزی را گوش دهیم، چه بگوییم، چه نگوییم، چه کسی را دوست و یا دشمن بداریم، اطلاعاتی نداریم؛ چه کسی می‌تواند این‌ها را معین کند؟ پاسخ این است که پیغمبر باید دین بیاورد تا این‌ها را مشخص کند. این همان نبوتی است که بعد از توحید بیان شد. این همان چیزی است که از پنج شش سالگی به ما یاد می‌دادند که باید بدانی خدایی که تو را آفریده است، راهی را به تو نشان داده است که چگونه باید زندگی کنی و پیغمبر باید این مسیر را مشخص کند. پس روشن شد که فرمول اصول دین، خیلی کارساز است؛ در ابتدا ما فکر می‌کردیم یک چیزی است که فقط باید آن را حفظ کنیم و نمره‌ای بگیریم؛ درحالی که این اساس زندگی انسان است و سعادت و شقاوت ابدی ما به آن بستگی دارد. ابتدا باید روشن شود که آیا خدا، آخرت و پیامبر را قبول دارید یا خیر؟ اگر بخواهید این را در قالب یک نظام علمی درآورید، همان خداشناسی، هستی‌شناسی و



انسان‌شناسی است. آیا انسان همین موجودی است که هفتاد سال زندگی می‌کند و بعد در زیر خاک متلاشی می‌شود، یا نه، این یک دوره محدود است؛ یک دوره جنینی است که انسان باید خودش را برای ورود به یک عالم ابدی آماده سازد؟ اگر خدا و معاد را پذیرفتیم، چه کنیم که از این جا به آن جا برسیم؟ پیغمبر باید بگوید که این مسیر چگونه طی شود. این که از چه راهی این شناخت‌ها را به دست آوریم، در شاخه‌ای از علم به نام معرفت‌شناسی تبیین می‌شود. بنابراین، تا این مرحله باید این سه اصل را بپذیریم.

پس از این مرحله، باید پرسش‌های فرعی این مسائل را پاسخ دهیم؛ وقتی گفتیم خدا هست، باید روشن سازیم که خدا چرا ما را آفریده است؛ چگونه زندگی ما را تأمین می‌کند؛ چه قوایی در وجود ما قرار داده است، و... بعد به این مرحله می‌رسد که حال که پیغمبر آمده، چه چیزی برای ما آورده است؛ اگر این آموزه‌ها را دسته‌بندی کنیم، بدین جا می‌رسیم که اول روشن سازیم چه چیزی خوب، و چه چیزی بد است؛ وقتی خردسال بودیم، والدین به ما می‌گفتند این کار را بکن چون خوب است، و این کار را نکن، چون بد است. وقتی به تدریج بزرگ شدیم، این پرسش به وجود آمد که چرا برخی مسائل بد است؛ چه کسی گفته بد است؛ می‌گویند نگاه به نامحرم نکن، چرا بد است؟ آدم خوشش می‌آید و خیلی هم خوب است! چه کسی گفته بد است؟ پس باید روشن شود که خوب و بد چیست. امروزه این امور را در قالب علمی به نام فلسفه ارزش‌ها یا فلسفه اخلاق تبیین می‌کنند.

وقتی خوب و بد را مشخص کردیم، به این شکل خیلی عام است؛ خوب و بد‌ها نسبت به دیگران چیست؟ تنظیم این امور، در قالب علمی فلسفه حقوق صورت



می‌گیرد؛ این که دیگران چه حقی بر ما دارند که اگر ادا کنیم خوب است، و اگر ادا نکنیم بد است.

مرحله بعد این است که وقتی جامعه تشکیل شد، به مدیر نیاز دارد؛ چه کسی باید این مدیر را تعیین کند؟ چه صفاتی باید داشته باشد؟ حقش چیست؟ تا چه اندازه حق دارد در کار مردم دخالت کند؟ چه قانونی را باید اجرا کند؟ این مسائل در فلسفه سیاست تبیین می‌شود.

پس مجموع این آموزه‌ها را می‌توانیم در شش بخش طراحی کنیم که عبارت‌اند از: **معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق و فلسفه سیاست.**

بار دیگر تکرار می‌کنم آن چه من در طی این پنجاه سال در این زمینه به کمک استادان، دوستان و کسانی که هم‌بحث بودیم و سال‌ها زحمت کشیدیم و مباحثه کردیم و کتاب نوشتیم، به دست آوردم، امروز به صورت رایگان در اختیار شماست؛ نه نیاز دارید که دنبال استاد بگردید و نه به عراق و دیگر شهرها و کشورها مسافرت کنید. بنابراین، صرف‌نظر از این که چه کسانی مؤثر بودند، باید خدا را شکر کنید که **حاصل زحمت پنجاه‌ساله** در طی پنجاه روز به شما تحویل داده می‌شود، و به این ترتیب، چه قدر بر عمر شما افزوده می‌شود؛ البته تنها بر عمر شما افزوده نمی‌شود، وقتی شما در دیگران اثر بگذارید و این مطالب را برای آن‌ها بیان، و مشکلات‌شان را حل کنید، چه بسا هزاران و میلیون‌ها نفر در سایه معلومات شما و عمری که ذخیره می‌کنید، از آن بهره‌مند شوند. خدا را شکر کنید که به جای پنجاه سال درس خواندن، در پنجاه روز این مطالب را آموزش می‌بینید، و بقیه‌اش



## تبيين سير منطقي كتب طرح ولايت

را صرف راهنمایی دیگران می‌کنید، و به برکت قرآن کریم و کسی که این قرآن بر او نازل شده است، می‌توانید سعادت و آرامش در این دنیا و آخرت را هم برای خودتان و هم برای خانواده، دوستان، جامعه، و در نهایت برای بشریت تأمین کنید. انشالله - صلوات .

[۱]. زمر/۴۵.

[۲]. انعام/۱۱۲.

[۳]. انعام/۱۱۳.

[۴]. محمد/۳۶.

[۵]. عنکبوت/۶۴.

[۶]. ص/۲۷.

[۷]. مومنون/۳۷.

